

از درگذشت فریدون آدمیت در روزهای آغازین سال مطلع و متأثر شدم. هر فردی که نسبت به این آب و خاک مهری در دل و غمی در سینه دارد، بی شک در این احساس تألم شریک است. آدمیت از فضایل انسانی بهره‌ای زیاد داشت: مشغول و متمهد بود و با عزت نفسی مثال‌زدنی، بی‌نیاز از تعلقات ظاهری و راسخ در عقیده و مسلک‌اش، اینها صفاتی است حمیده ولی آنچه از او بعنوان ارثیه ارزشمند به یادگاری می‌ماند، همان سبک و سلیقه‌اش در تاریخ‌نگاری است. شاگردی بود در محضر «آرنولد توین‌بی»^۱ و بی‌شک افکار و عقاید آن پیر دیر در شکل دادن به شیوه تحقیقات تاریخی آدمیت تأثیرگذار بوده است. در کشف علل حدوث وقایع تاریخی باید در مقام جستجو برآمد، سره را از ناسره تمیز و به افسانه راهی نداد. آدمیت به آن اندازه به استاد کلاس درس‌اش در لندن ارادت می‌ورزید، که شیفته تعلیمات و آثار «ابن خلدون» از علمای فلسفه تاریخ در شرق بود. آثار آدمیت هدیه‌ای است ارزنده که به قلمرو تاریخ‌نویسی نوین ارائه می‌گردد.

او میان سال بود، و من در سنین جوانی که با وی آشنا شدم؛ می‌خواهم قدمت آشنایم را به رخ کشم. و روایت این آشنایی را چنین آغاز می‌کنم. اولین بار که با وی

1. Arnold Toynbee

روبرو شدم در سال ۱۹۵۱ (۱۳۲۹) در نیویورک بود که به عنوان عضو ارشد هیأت نمایندگی در سازمان ملل خدمت می‌کرد. من هم در آن زمان عضو تازه وارد همان هیأت بودم. این آشنایی مقارن گردید با ورود هیأت دکتر مصدق به نیویورک در ارتباط با طرح پرونده نفت در شورای امنیت. یاد ندارم در ارتباط با گروه مصدق سهمی ایفا نموده باشد. کمک اصلی اش شاید همان ترجمه پاره‌ای اسناد فارسی به انگلیسی برای استفاده در متن سخنرانی در شورای امنیت بود که گروه با خود از تهران آورده بود، و انجام یک مصاحبه مطبوعاتی به منظور بیان فلسفه ملی کردن صنعت نفت و توقعات و انتظارات مصدق از سازمان ملل.

در محیط وزارت خارجه آدمیت به علت اندوخته علمی و تماس کاری از هر فرد دیگری در طرز فکر و اندیشه‌ام بیشتر تأثیرگذار بوده. در نیویورک سروکارم با دانشگاه افتاد، پشتیبانی و تشویق‌هایش همواره عاملی مثبت بود. سمت استادی از همان اوان آغاز شد، و حدود نیم قرن ادامه یافت. او مبلغ فصیح روشن‌اندیشی بود، می‌گفت هرگز اثری ارزنده به دست نمی‌آید مگر آن که نویسنده بداند چه می‌خواهد منتقل نماید و بداند در پی اثبات چه مدعایی است. در استفاده صحیح از منابع و مدارک پندش مفید بود. آشنایی به اصول متودولوژی را برای هر صاحب‌اندیشه‌ای از واجبات می‌پنداشت، و در این رشته عمدتاً به نویسندگان آلمانی توجه داشت. بر این باور بود که زبان فارسی برای انتقال مفاهیم باریک و ظریف علمی و فلسفی کاستی‌هایی دارد، و در ارتباط با آن تنگناها زبان فارسی را به «فقد» مرغان تشبیه می‌کرد. برخوردار از چنین ذهنیتی شاید معلول مصاحبت با دوست دیرینه‌اش رحمت مصطفوی باشد که از هواداران سرسخت اصلاح‌النفی و خط فارسی به شمار می‌آمد. ولی به نظر نمی‌رسد، نثر سلیس، قاطع و بی‌پروای آدمیت از این محدودیت‌ها رنج برده باشد. نثرش سبک خود را داشت: در گزارشاتی که برای تهران تهیه می‌نمود و یا در مطالبی که در کمیته‌های سازمان ملل ایراد می‌کرد سعی اش بر آن بود که انسجام و همبستگی مطالب حفظ گردد. پس از آن که نوشته‌ای را به صورت مسوده تهیه می‌کرد در قرائت دوم متن را با قیچی از هم جدا می‌کرد و قسمت‌های مختلف نوشته را بعضاً با اضافه نمودن جمله و یا جملاتی به گونه‌ای به هم سنجاق می‌کرد که متنی متجانس و همگون شکل گیرد. از به‌کارگیری جملات مطول سخت پرهیز داشت. جملات اکثراً کوتاه و مقطع بود؛ در شیوه نگارش اش نقطه، دو نقطه و... سهمی زیاد داشت و با این تمهیدات نمی‌خواست جمله بیش از حد طولانی شده و بین صغری و کبری فاصله افتد و در نهایت فکر اصلی بی‌رنگ



● فریدون آدمیت - جلال عبده و فریدون زندفر در اجلاس سازمان ملل متحد

گردد. این نظم فکری در دیگر شئون زندگی‌اش نیز دخیل می‌بود: دفتر کارش همواره مرتب و منظم بود، نوع غذا عمدتاً مشخص و کمیت آن همیشه مد نظر بود. به البسه تیره‌رنگ عادت داشت و سخت در قید نظافت و پاکیزگی ظاهر بود و گهگاه که آن [کلاه] «ملون» را بر سر می‌گذاشت؛ با آن قد بلند و کشیده یاد و خاطره دیپلمات‌های اول قرن بیست به ذهن راه می‌یافت.

زمانی که در هیأت نمایندگی در سازمان ملل خدمت می‌کرد، کتاب امیرکبیر و ایران که چند بار هم تجدید چاپ شده بود، تنها اثر عمده فارسی وی به شمار می‌آمد. در نیویورک از تحقیق و تتبع باز نماند، و در آن ایام اثری ارزنده را به اندوخته علمی‌اش اضافه نمود. اثر جدید تحقیقی درباره مناقشه بر سر بحرین بود، که در ۱۹۵۵ به زبان انگلیسی منتشر می‌کند.^۱ اسناد این کتاب عمدتاً جزئی از پایان‌نامه دکترای وی در دانشگاه لندن بود، که در نیویورک با بسط مطلب و گردآوری مدارک جدید به صورت تحقیقی مستند و مجزا منتشر می‌نماید. این نوشته بهترین اثری است که تاکنون در باب قضیه بحرین تألیف شده است. فصل حقوقی کتاب، عملاً لایحه‌ای است وزن و مستدل که ارزش طرح و رسیدگی در هر دادگاه حقوق بین‌المللی صاحب نامی را دارد. نوشته‌ای است ارزشمند که مهجور مانده.

در باب مسائل مربوط به سازمان ملل فعالیت‌اش بیشتر حول مسائل حقوقی و جنبه‌های مختلف مسأله حقوق بشر متمرکز بود، یعنی اموری که با طبع و سلیقه‌اش سازگاری داشت. در کمیسیون مربوط به «تعریف تجاوز» مشارکتی مثبت داشت؛ و در مسأله مربوط به آزادی اطلاعات که به عنوان یکی از جنبه‌های حقوق بشر مطرح بود و هدف، تأمین یکی از مبانی آزادی فردی بود سخنان و برداشت‌اش سنجیده می‌نمود. در ارتباط با مشارکت در مسائل حقوقی بود که امکان آن فراهم آمد به عنوان داور در دادگاه دائمی داوری لاهه برگزیده شود. باز هم در ارتباط با همان موضوعات حقوقی بود که در نهمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل به سمت مخبر کمیته حقوقی مجمع انتخاب گردید.

آدمیت پس از بازگشت از سفر نیویورک به تهران، مدتی در مقام مدیرکل سیاسی خدمت کرد و سپس به عنوان سفیر عازم هلند گردید. ولی این مأموریت را ناتمام می‌گذارد و دو سال هم در سمت سفیر در هند خدمت می‌کند. چه بسا این دیپلماسی

1. Fercydoun Adamiyat, *Bahrain Islands, a Legal and Diplomatic Study of the British - Iranian Controversy*, New York, 1955.

دوجانبه و یا سنتی با طبع و روحیه‌اش غریبه بود. دنیای دیپلماسی حوصله می‌طلبید، و او بی‌حوصله بود؛ و با هر سطح بینش و شعوری نمی‌توانست در تسامح و تعامل باشد. میدان حضورش همان کنفرانس‌های بین‌المللی بود؛ آنجا که نخبگان و فرزندانگان در حرکت‌اند. صرف‌نظر از این قضاوت کلی، از سفر به هند ناراضی بود و از هندی‌ها خوشش نمی‌آمد؛ و بر این باور بود که هندی‌ها هنوز تحت سلطه فکری ارباب قبلی‌شان انگلیس‌اند. از این برداشت حتی در آن زمان در تعجب بودم.

آدمیت به مال و منال دنیا بستگی نداشت، و این بی‌اعتنایی به مسائل مالی یکی از مشخصات بارز زندگی‌اش بود. به فکر حال بود تا در غم اندوخته‌ای برای فردا. آنچه داشت که مختصر بود و محدود خرج می‌کرد. زندگی بی‌آلایشی داشت و دور از دغدغه‌های متعارف مادیات. پرونده‌ای تمیز و منقح از این بابت دارد. هر وقت سخن از امور مالی آدمیت پیش می‌آید، بی‌اختیار به یاد واقعه‌ای می‌افتم که گرچه در حدی زیاد سطحی و عامیانه می‌آید ولی به هر حال از کنه مطلب خبر می‌دهد. داستان را خلاصه نقل می‌کنم: در خانه‌ای که هنوز پابرجا است با افراد فامیل زندگی می‌کرد، طبقه‌ای را به فردی که از قضا یکی از دوستان وزارت خارجه بود اجاره می‌دهند. مستاجر روزی با یادآوری این مطلب که چند سالی است در این محل اقامت دارد و طبق رسم جاری، حال موعد آن رسیده مال‌الاجاره افزایش یابد، آمادگی خود را از این بابت ابراز می‌دارد. آدمیت لحظه‌ای به او خیره می‌شود و سپس به تندی می‌گوید: «من حاجی [حاجیه] ربابه نیستم»^۱ و پی‌کار خود می‌گیرد. باز از مناعت طبع‌اش گوئیم. زمان زیادی بود که در مضیقه مالی سر می‌کرد؛ و حقوق بازنشستگی سال‌ها بود که پرداخت نمی‌گردید. دوستان جلسه می‌کنند که تلاشی را آغاز نمایند که شاید مشکل به نحوی فیصله یابد. تقاضایی از آدمیت گام نخست برای شروع کار می‌بود. از نوشتن تقاضا سر می‌زند، و اصرار هم بی‌فایده بود. سال‌ها بعد که ظاهراً حقوق بازنشستگی برقرار می‌گردد، انتظار آن بود کلمه‌ای چند بر سیل تشکر روی کاغذ آورد. نقل است که دریغ می‌نماید.

خیابان مستوفی منتهی‌الیه شرقی قسمتی از منطقه یوسف‌آباد را شکل می‌دهد؛ خیابانی است با شیبی آرام و درختانی نسبتاً تنومند که هنوز از زمزمه آب یوسف‌آباد سهمی دارد. خانه‌اش در آن محل بود؛ و هر چند ماه یک‌بار به دیدنش می‌رفتم. اتاق

۱. حاجی ربابه زنی بود که در آن ایام از طریق ارائه وام به اقشار مختلف جامعه و اخذ تنزیل و برقراری سیستم رباخواری مؤسسه‌ای عریض و طویل دانه می‌کند. ولی کار مؤسسه از رونق می‌افتد و حاجی ربابه ورشکست و سرانجام راهی زندان می‌شود.



● سازمان ملل (۱۹۵۱) - محمود میر فضایی، اکبر رادی و فریدون آدمیت

نشیمن و دفتر کارش فضای واحدی بود - محوطه‌ای نسبتاً وسیع ولی در حدی زیاد ساده و بی‌پیرایه؛ و با یک فنجان قهوه و نه بیشتر پذیرایی می‌کرد. غالباً از گذشته می‌گفت تا حال.

آدمیت از ظلمی که از سوی کشورهای استعماری به خاک آبا و اجدادی اش رفته بود، دلی پر درد داشت و از قدرت‌هایی که مسبب این تعدیات تاریخی بودند جز با لعن و نفرین یاد نمی‌کرد. می‌گفت در طول تاریخ این قدرت‌ها به هر طریقی که ممکن می‌نمود مانع ترقی و پیشرفت ما شده‌اند. با معلومات گسترده‌ای که از تاریخ قرن نوزده در ذهن داشت و با اشاره به مستندات تاریخی این سوز و گدازها در گفتگوهای اش در حدی زیاد نمایان بود. ممکن بود اثری در سطح امپریکبیر و ایران آفرید و از این سوز و گدازها در آمان بود؟

با احاطه‌ای که در قلمرو تاریخ داشت، زبان نقدش تند و بی‌ملاحظه بود. یاد ندارم از نویسنده و یا اثری تعریف نموده باشد؛ غالب تحقیقات تاریخی را «وصله پینه» می‌پنداشت. احتمالاً بر اثر همین برداشت‌ها بود که از نوشتن مقدمه‌ای بر اثری جداً پرهیز می‌نمود. شاید تنها استثنا همان محمود محمود بود که از او مثلاً به عنوان «دوست آزاده دانشمند و پیشرو تحقیقات تاریخ سیاسی در ایران» یاد می‌کند - شخصیتی که به هر حال به وادی تاریخ‌نویسی هدایت‌اش می‌کند. از هما ناطق هم به عنوان یک محقق به نیکی یاد می‌کند. مدتی در سفارت لندن با محمود صناعی در ارتباط بود، و به آثارش التفاتی داشت و خواندن تألیفات اش را به این و آن توصیه می‌کرد. در مورد شخصیت‌های سیاسی زمان نیز همواره زبانی تلخ، انتقادی و حتی تحقیرآمیز داشت. آدمیت در عقایدش راسخ و ثابت بود و با انعطاف‌پذیری سر‌آشتی نداشت. ادای کلمات مبالغه‌آمیز به منظور ابزاری برای پیشرفت در اجتماع هیچ جایی در مجموعه خلیقات اش نداشت. خوش خلقی، اصولاً، خصیصه ذاتی اش نبود، و به ندرت به احساسات و عواطف اش مجال بروز و خودنمایی می‌داد. اگر گهگاه سخنان ملاطفت‌آمیزی بر زبان می‌آورد، یکباره گو اینکه پشیمان شده باشد کلمات طعنه‌آمیز بر گفتارش چیره می‌شد. گاهی کلماتی به کار می‌برد که ممکن بود حمل بر جسارت شود، ولی آن کلمات پراکنده که بی‌اختیار بر زبان می‌آمد چیزی جز انتقاد از احوال و اشخاص نبود. آن خصلت بدخلقی اش روزی برای خودم نیز ایجاد دردسر کرد. شاید زیاده‌روی باشد، ولی چند سطری را صرف بیان واقعه‌ای می‌نمایم که گویای نکته و یا نکاتی است. به آن ملاقات‌ها و صرف آن فنجان قهوه در محضرش قبلاً اشاره‌ای داشتم. روزی که روز تعطیل عمومی بود، با اطلاع قبلی قصد خانه اش کردم. با خود فکر کردم حالا که من یکی از

مصرف‌کنندگان عمده قهوه در خانه‌اش هستم به مناسبت روز تعطیل و ملاحظه‌ای دیگر شاید بی‌مورد نباشد یک شیشه قهوه «نسکافه» و شیرخشک مخصوص آن را همراه ببرم. وقتی مرا در آستانه درب ورودی به آن صورت مشاهده کرد تعجب نمود و با حالتی عصبی در حالی که عینک‌اش را چند بار از صورت برمی‌داشت و دوباره بر جای‌اش می‌گذاشت، پرسید این‌ها چیست؟ و گفتم که چیست. در حالی که همچنان عصبانی بود بالاخره توانست چیزی در این مضمون بر زبان آورد: دیگر هرگز چنین نمی‌کنید و موقع رفتن هم این‌ها را با خود می‌برید. بی‌شک رفتار و خطاب‌اش تند و غیردوستانه بود. ولی عکس‌العمل آن روز شاید لایه بیرونی احساسی بود که قابل رؤیت بود، و لایه پنهان همان عزت نفس‌اش بود که تصور می‌کرد جریحه‌دار شده است. هنگام ترک محل دچار احساس نوعی شرمندگی بودم.

چند سالی به عقب می‌رویم. آدمیت آن هنگام که به ظاهر اسباب ترقی و پیشرفت فراهم می‌نمود با وزارت خارجه وداع می‌کند. در این دوری از دستگاه دیپلماسی نیز سابقه‌ای می‌گذارد که بی‌سابقه می‌نمود. از آن پس تلاش خود را کلاً وقف مطالعه و تحقیق نمود. در همین دوران کناره‌گیری از امور دولتی و دیوانی است که آثاری گران‌قدر و ماندگار پیرامون فکر آزادی و نهضت مشروطیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون و شرح افکار اندیشمندانی چون طالبوف تبریزی، آقاخان کرمانی و فتحعلی آخوندزاده باقی می‌گذارد. می‌گفت آخرین اثرش تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم خواهد بود. به وعده‌اش وفا می‌کند.

پنج سال آخر زندگی دیگر با من سر‌آشتی نداشت، به خانه‌اش رفت و آمدی نداشتیم و از دیدن‌اش محروم بودم. از این معمای بی‌مهتری هرگز سر در نیاوردم. ۱۵ فروردین ماه، پس از سال‌ها دوری باز راه خانه‌اش را پیش می‌گیرم. این بار در آنجا، تعدادی از منسوبین و پاره‌ای از دوستان در مجلس یادبودش گرد آمده بودند. خانه همان خانه آشنای گذشته بود، ولی صاحب خانه دیگر در جمع نبود. فریدون آدمیت، فردی پاکدامن، کارگزاری صالح، دیپلماتی آبرومند و مورّخی صاحب نام بود. هر وقت به عنوان دوست وی مورد خطاب قرار می‌گیرم، از این نسبت و پیوند احساس خرسندی، بل احساس غرور می‌نمایم.

روحش شاد.